

استدلال جهان‌شناختی الکساندر پروس و ریچارد گیل در اثبات موجود ضروری

امیرحسین زادیوسفی *

سعید کیانام **

DOI: 10.22096/ek.2026.2084428.1625

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۱۹]

چکیده

استدلال جهان‌شناختی به دسته‌ای از استدلال‌هایی گفته می‌شود که برای اثبات موجودی ضروری اقامه می‌شوند و برخلاف انواع دیگر استدلال‌ها، همچون استدلال وجودشناختی، دست‌کم یک مقدمه پسین دارند. الکساندر پروس و ریچارد گیل در اواخر قرن بیستم، تقریر جدیدی از این استدلال ارائه کردند که به دلیل بهره‌گیری از نسخه ضعیف اصل دلیل کافی (W-PSR) از براهین سنتی لایبنیتسی متمایز می‌شود. این نوآوری باعث شده است که استدلال آن‌ها در برابر چالش‌ها و اشکالات کلاسیک خداناپاوران، مقاومت بیشتری نشان دهد. در این مقاله اولاً دو تقریر از استدلال پروس-گیل ارائه می‌کنیم. سپس، به اشکال گراهام آبی، به‌عنوان مهم‌ترین اشکال به این استدلال، اشاره کرده و از آبی در برابر پاسخ پروس و گیل به اشکال دفاع خواهیم کرد. اشکالی را علیه این استدلال مطرح خواهیم کرد که در ادبیات بحث درباره‌ی این استدلال مغفول مانده است.

واژگان کلیدی: استدلال جهان‌شناختی؛ الکساندر پروس؛ ریچارد گیل؛ نسخه ضعیف اصل دلیل کافی؛ واقعیت بزرگ ممکن عطفی، جهان‌های ممکن.

* استادیار، گروه فلسفه و حکمت و منطق دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. (نویسنده مسئول).

Email: amirhosein.zadyusefi@gmail.com

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد، گروه فلسفه و حکمت و منطق، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

Email: s.kianam@modares.ac.ir



۱. مقدمه

الکساندر پروس (Alexander Pruss) و ریچارد گیل (Richard Gale) در سال ۱۹۹۹، مقاله‌ای در باب استدلالی جدید^۱ برای اثبات موجود ضروری ارائه کرده‌اند.^۲ در مقاله پیش رو، تصویری روشن از این استدلال ارائه می‌کنیم سپس به ارزیابی آن خواهیم پرداخت. دلیل جدید بودن استدلال پروس-گیل استفاده از نسخه ضعیف اصل دلیل کافی^۳ است. اصل ضعیف که پروس-گیل آن را به دونس اسکوتوس (Duns Scotus) منسوب می‌کنند، بیانگر این است که هر واقعیت یا هر گزاره صادقی، بالامکان (Possibly) دارای تبیین است (و نه لزوماً به صورت بالفعل). باید تأکید کرد که این قید «امکان» که در اصل ضعیف به کار گرفته می‌شود امکان عام است و اگر گزاره بالا را مطابق با معناشناسی منطق موجهات (Semantics of Modal Logic) جدید خواهیم ارائه کنیم، چنین خواهد شد: دست کم جهان ممکن وجود دارد که در آن گزاره‌های صادق دارای تبیین هستند. همانطور که خواهیم دید، پروس و گیل معتقدند که به کارگیری چنین اصلی موجب می‌شود که استدلال ارائه شده توسط ایشان، کمتر در معرض اشکالاتی قرار بگیرد که استدلال جهان‌شناختی لایب‌نیستی با آن‌ها مواجه است. در ادامه، ابتدا به صورت مختصر استدلال کلاسیک لایب‌نیستی را ارائه و اشکالات وارده به آن را مطرح می‌کنیم، سپس به تعریف و پیش‌فرض‌های استدلال پروس-گیل می‌پردازیم. در گام بعد، دو تقریر از استدلال^۴ پروس-گیل ارائه خواهیم کرد. سپس، یکی از اشکالات آبی، که مهم‌ترین اشکال در ادبیات بحث به استدلال پروس-گیل است را مطرح و از آبی در برابر پاسخ پروس و گیل به اشکال وی، دفاع

۱. در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم مباحث حول استدلال جهان‌شناختی باری دیگر توسط برخی فیلسوفان احیا شده است، و چندی از آنها مانند پروس و گیل تلاش کرده‌اند تقریرهای جدیدی از این استدلال را ارائه دهند؛ برای مثال: سعید کیانام و امیرحسین زادبوسفی، «استدلال جهان‌شناختی رابرت کونز در اثبات واقعیت ضروری»، پژوهشنامه فلسفه دین، شماره ۴۴ (۱۴۰۳).

2. R. M. Gale & A. R., Pruss, "A new cosmological argument," *Religious Studies* 35, No. 4 (1999).
۳. استدلال ارائه شده توسط ایشان، تنها وجود تبیین برای جهان بالفعل را اثبات نمی‌کند، بلکه در گام‌های بعدی ویژگی «اراده آزاد» و همچنین وجود دو صفت «قدرت» و «علم» را نیز نتیجه‌گیری می‌کند، ولی بنا به اقتضای موضوع مقاله حاضر در اینجا فقط به گام اول استدلال خواهیم پرداخت؛ همچنین از این استدلال با عنوان استدلال «پروس-گیل» یاد خواهیم کرد.

۴. Weak version of principle of sufficient reason: پروس و گیل در اثبات مقاله، این اصل را به اختصار W-PSR می‌نامند و اصل دلیل کافی منسوب به لایب‌نیستس را که قوی‌تر از نسخه مطرح شده توسط خودشان است، S-PSR نام‌گذاری می‌کنند. در این مقاله، اولی را «اصل ضعیف» و دومی را «اصل قوی» خواهیم نامید.

۵. تقریرهای مختلفی از این استدلال ارائه شده است؛ برای مثال:

R. M. Gale, & A. R., Pruss, "A new cosmological argument," G. Oppy "On 'a new cosmological argument,'" *Religious Studies* 36, No. 3 (2000);
K. Davey & R. Clifton, "Insufficient reason in the 'new cosmological argument,'" *Religious Studies* 37, No. 4 (2001); and Alexander, D. "The recent revival of cosmological arguments." *Philosophy Compass* 3, No. 3 (2008).

استدلال جهان‌شناختی الکساندر پروس و ریچارد گیل... / زادبوسی و کیانام ۳۱

خواهیم کرد. در نهایت، اشکالی را بر استدلال پروس-گیل مطرح خواهیم کرد که در ادبیات بحث مغفول مانده است.

۲. استدلال لایب‌نیستی

همانطور که پیش‌تر گفته شد، غرض نوشتار حاضر، طرح استدلال پروس-گیل است که نسخه‌ی معاصر از استدلال لایب‌نیستی است؛ بنابراین در این بخش، خود استدلال لایب‌نیستی را به صورت کوتاه بیان می‌کنیم تا خواننده درک بهتری از استدلال پروس و گیل به دست آورد. این استدلال در چند اثر از لایب‌نیستس مثل «خاستگاه نهایی امور»، (The ultimate origin of things) موندولوژی (Monadology) و تودیس (The Theodicy) ذکر شده است،^۶ ولی ما تقریر راتن از آن را ارائه خواهیم کرد.^۷

از آنجا که استدلال لایب‌نیستی و همچنین استدلال پروس-گیل مبتنی بر مفاهیم موجهه، جهان‌های ممکن و همینطور اصل دلیل کافی است؛ بنابراین ابتدا این مفاهیم را کمی توضیح می‌دهیم. بعضی گزاره‌ها^۸ از چگونگی امور در جهان، حکایت می‌کنند؛ برای مثال گزاره «آب و هوای تهران در اکثر روزهای زمستان امسال، آلوده است»، گزاره‌ای حاکی از یک واقعیت بالفعل (Actual fact) است. قسم دیگری از گزاره‌ها در زبان روزمره و علوم مختلف، وجود دارند که از این امر حکایت می‌کنند که امور می‌توانستند یا باید چگونه باشند؛ برای مثال این گزاره که «محمد می‌توانست به مهمانی شام، نرود» از این قبیل است. گزاره‌های دسته دوم از ضرورت (Necessity)، امکان (Possibility) یا امتناع (Impossibility) امور جهان حکایت دارند و مثل دسته اول، صدقشان تنها به واسطه واقعیت‌های بالفعل نیست؛ چنین گزاره‌هایی، گزاره‌های موجهه (Modal propositions) نام دارند.^۹ در زیر چند مثال برای گزاره‌های موجهه می‌آید:

6. E. Rutten, critical assessment of contemporary cosmological arguments: Towards a renewed case for theism (2012), 23.

۷. این استدلال ریشه در آثار ابن‌سینا دارد؛ او در کتاب نجات این استدلال را مطرح کرده است، ولی به دلیل محدود بودن موضوع نوشتار حاضر بر سنت فلسفی معاصر غرب، اشاره‌ای به ابن‌سینا نخواهیم کرد.

M. S. Zarepour, Necessary Existence and Monotheism: An Avicennian Account of the Islamic Conception of Divine Unity (Cambridge University Press, 2022), 37-45.

۸. Propositions: طبق دیدگاه فیلسوفان واقع‌گرا (Realist)، گزاره‌ها اشیائی انتزاعی و موجود در عالم خارج هستند. گزاره‌ها حاملان اصلی صدق هستند؛ یعنی صدق و کذب اولاً و بالذات، متعلق به گزاره‌ها هستند.

M. J. Loux & T. M., Crisp, *Metaphysics: A contemporary introduction* (Routledge, 2017), 118. هر جمله خبری از یک گزاره حکایت می‌کند که اگر آن گزاره صادق باشد، ویژگی صدق به تبع، به جمله مورد نظر، سرایت می‌کند و اگر حاکی از گزاره کاذبی باشد، جمله را کاذب می‌گویند.

9. Atonella Mallozzi, Anand Vaidya, and Michael Wallner, "The Epistemology of Modality," The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Summer 2024 Edition).

۱. هر چند راسل یک فیلسوف است، ولی می‌توانست یک موسیقی‌دان شود.
۲. با اینکه ناصرالدین‌شاه توسط میرزا رضای کرمانی به قتل رسید، ولی می‌توانست از این سانحه جان سالم به در برد.
۳. غیرممکن است که شخصی، والدینی غیر از والدین خودش داشته باشد.

اکنون لازم است به تعریف مفهوم «جهان ممکن» بپردازیم. من اکنون در حال نوشتن مقاله حاضر هستم، هوای اتاق کمی سرد است و صدایی از اتاق بغل به گوشم می‌رسد و... این وضعیت که من هم جزئی از آن هستم، وضعیت خانه ما، به عنوان یک کل را تشکیل می‌دهد. همچنین وضعیت خانه ما هم جزئی از وضعیت شهر، کشور، کره زمین، کهکشان راه شیری و... است. وضعیت‌هایی که جهان را تشکیل می‌دهند، به لحاظ سلسله‌مراتب طولی، متناهی بوده و در نهایت، وضعیت حداکثری^{۱۰} وجود دارد که همه امور دیگر را شامل است؛ این وضعیت حداکثری را می‌توان جهان بالفعل (Actual World) نامید.^{۱۱} ولی اکثر انسان‌ها شهوداً باور دارند که جهان می‌توانست به گونه‌های بی‌نهایت دیگری باشد. تاریخ، با جابه‌جایی فاتحان و مغلوبان جنگ‌های بزرگ، می‌توانست به نحو دیگری رقم بخورد، یا قوانین فیزیکی می‌توانستند به نحو دیگری عمل کنند و... انحاء مختلف حداکثری که جهان می‌توانست باشد را «جهان ممکن» می‌نامند.^{۱۲} بنابراین، جهان بالفعلی که وضعیت خانه ما جزئی از آن است، یکی از جهان‌های ممکن، در میان جهان‌های بی‌شمار دیگر است. لازم به ذکر است که در مورد ماهیت جهان ممکن، فیلسوفان اختلاف نظر دارند ولی بررسی این آراء، از غرض نوشتار حاضر به دور است.

حال به تعریف اقسام موجهات بازمی‌گردیم. از آنجاکه جهت را عموماً به چهار دسته ضرورت، امکان (عام)، امکان (خاص) (Contingency) و امتناع تقسیم می‌کنند، هر سه را در معنای متافیزیکی اش تعریف می‌کنیم. یک گزاره به لحاظ متافیزیکی ضروری است، اگر در تمامی جهان‌های ممکن (همه حالات مفروضی که جهان می‌توانست باشد) صادق باشد؛ ممکن (عام) است، در صورتی که دست کم در یک جهان ممکن صادق باشد؛^{۱۳} و اگر

۱۰. Maximal: حداکثری بودن جهان ممکن به این معنا است که به ازای هر گزاره، خودش یا نقیض آن در هر جهان ممکن وجود دارد و اگر حتی یک گزاره به مجموع گزاره‌های هر جهان، اضافه شود، ناسازگاری (Inconsistency) به وجود خواهد آمد.

Christopher Menzel, "Possible Worlds," *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Fall 2025 Edition).

11. Menzel, "Possible Worlds."

12. Boris Kment, "Varieties of Modality," *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Spring 2021 Edition).

۱۳. طبق تعریف «امکان عام»، معلوم می‌شود که این جهت با «ضرورت» و «امکان خاص»، می‌تواند جمع شود. به تعبیر دیگر، هر گزاره ضروری یا ممکن (خاص)، ممکن (عام) نیز است.

دست‌کم در یک جهان ممکن صادق و در یک جهان ممکن دیگر، کاذب باشد، آن را ممکن (خاص) می‌نامند. همچنین یک گزاره به لحاظ متافیزیکی، ممتنع است، اگر در هیچ یک از جهان‌های ممکن صادق نباشد.^{۱۴} برای مثال، گزاره «مجموع زوایای داخلی مثلث ۱۸۰ درجه است» به لحاظ متافیزیکی ضروری و ممکن (عام)، گزاره «انسان‌ها یک سر دارند» به لحاظ متافیزیکی، ممکن (خاص) (و البته ممکن عام نیز است) و گزاره «هر مربعی سه ضلع دارد» ممتنع است.

دیگر مقدمه استدلال جهان‌شناختی لایب‌نیستی، اصل دلیل کافی است. اصل دلیل کافی بیان‌گر این است که هر چیزی باید دلیلی داشته باشد که چرایی وجودش را تبیین کند. صورت‌بندی دقیق‌تر این اصل چنین است:

(PSR) به ازای هر X ، یک Y وجود دارد که دلیل کافی آن است.^{۱۵}

این اصل در زندگی روزمره نیز توسط انسان‌ها به کار گرفته می‌شود؛ برای مثال اگر فردی وارد خانه شده و چند شیء جدید را روی میز خود مشاهده کند، می‌کوشد کشف کند که این اشیاء، توسط چه کسی در آنجا قرار داده شده‌اند.^{۱۶}

حال که سه مفهوم موجبات، جهان‌های ممکن و همین‌طور اصل دلیل کافی را مختصراً توضیح دادیم، اجازه دهید صورت‌بندی استدلال لایب‌نیستس را به صورت زیر ارائه کنیم:

۱. دلیلی کافی برای هر صدقِ ممکن وجود دارد.
۲. کیهان جمع (Sum) همهٔ اشیاء ممکن است.
۳. اینکه کیهان وجود دارد، خودش یک صدق ممکن است.
۴. دلیل کافی برای وجود کیهان، وجود دارد (از مقدمهٔ ۱ و ۳).
۵. دلیل وجود کیهان، باید خارج از خود کیهان باشد. (چراکه در غیراینصورت دور حاصل می‌شود)
۶. موجودی ضروری وجود دارد که دلیل کافی وجود کیهان است. (از ۲ و ۵)

14. Kment, "Varieties of Modality".

15. Yitzhak Y. Melamed and Martin Lin. "Principle of Sufficient Reason," The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Summer 2023 Edition).

۱۶. فیلسوفان دلایل متعددی برای اصل دلیل کافی ارائه کرده‌اند. برای مثال مراجعه کنید به:

A. R., Pruss & J. L. Rasmussen, *Necessary existence* (Oxford University Press, 2018), 35-47.

این استدلال اشکالات متعددی دارد که البته فیلسوفان مدافع آن به برخی از آنها پاسخ‌هایی ارائه کرده‌اند.^{۱۷} در اینجا به سه اشکال اشاره خواهیم کرد. اشکال اول از سوی دیوید هیوم (David Hume) مطرح شده است. او بیان می‌کند: «... اما تو می‌گویی که کلّ علتی لازم دارد. من در پاسخ می‌گویم که به هم پیوستن این اجزا در یک کلّ، مانند به هم پیوستن کشورهای مختلف در یک قلمرو پادشاهی، یا اتحاد اعضای مختلف در یک پیکر، توسط فعل دلخواهی (Arbitrary) ذهن انجام می‌شود و هیچ تأثیری در طبیعت اشیاء ندارد...».^{۱۸} (در این عبارت، هیوم بیان می‌کند که اصلاً کلّ وجود ندارد که بخواهد تبیینی داشته باشد و وجود کلّ صرفاً اعتبار ذهنی است و مابازایی در عالم خارج ندارد. این اشکال را راسل نیز در مناظره خود با کاپلستون (Frederick Copleston) مطرح کرده است.^{۱۹}

اشکال دوم که از پیشرفت‌های علمی قرن بیستم ناشی می‌شود، تفسیرهایی از پدیده‌های کوانتومی است که با عمومیت اصل دلیل کافی منافات دارد. استدلال لایب‌نیستی بر این فرض بنا شده است که همه پدیده‌های ممکن جهان دارای علت هستند، ولی برخی دانشمندان معتقدند که برخی امور ممکن، علتی ندارند.^{۲۰} از آنجا که مکانیک کوانتوم پیچیدگی‌های زیادی دارد، از توضیح بیشتر خودداری می‌کنیم، ولی همین که اصل وجود پدیده‌های فاقد علت در سطح کوانتوم اثبات شود، کل استدلال لایب‌نیستس زیر سؤال خواهد رفت.

اشکال سوم بیان می‌کند که استدلال لایب‌نیستی دچار مغالطه جزء و کلّ (Fallacy of composition) است؛ بدین معنا که این استدلال از نیازمندی هر یک از اجزای کیهان به تبیین، نتیجه‌گیری می‌کند که خود کیهان (به‌عنوان کلّ) نیز تبیینی دارد.^{۲۱} برای مثال، اگر در دسته‌ای از سنگ‌ها، سنگینی هر یک از آنها یک کیلوگرم باشد؛ نمی‌توان نتیجه گرفت که جرم کل دسته نیز یک کیلوگرم است. در مورد کیهان نیز از تبیین داشتن اجزایش نمی‌توان نتیجه گرفت که خود کیهان نیز تبیینی دارد؛ بنابراین موجود ضروری که تبیین وجود کیهان است، وجود ندارد.

۱۷. برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به:

Pruss, & Rasmussen, *Necessary existence*, 46-66; E. Fesr, *Five proofs for the existence of God* (Ignatius Press, 2017), 146-150.

18. Dorothy Coleman, "Hume's Mistake: The Argument from Design," in *New Essays on David Hume*, ed. Emilio Mazza and Emanuele Ronchetti (Milan: FrancoAngeli, 2007), 65-66.

19. Bertrand Russell and Frederick C. Copleston, "Debate on the Existence of God," in *Why I Am Not a Christian: and Other Essays on Religion and Related Subjects*, by Bertrand Russell, ed. Paul Edwards (London: George Allen & Unwin, 1957), 144-167.

20. Pruss, & Rasmussen, *Necessary existence*, 67.

21. Fesr, *Five proofs for the existence of God*, 138.

در ادامه خواهیم دید که پروس و گیل چگونه تلاش می‌کنند با تعریف متفاوت از جهان و همچنین محدودسازی اصل دلیل کافی، بر این سه اشکال چیره شوند.

۳. مباحث پیش‌زمینه‌ای استدلال پروس-گیل

پیش از طرح استدلال پروس-گیل لازم است به مقدماتی که در این استدلال استفاده شده است اشاره کنیم. در ادامه به برخی تعاریف و مفاهیم به کار رفته در این استدلال و همچنین اصل ضعیف اشاره می‌کنیم و سپس در بخش سوم، دو صورت‌بندی از این استدلال را ارائه خواهیم کرد.

۳-۱. تعاریفات و مفاهیم

پروس-گیل به نظر خود استدلالی معتبر بر وجود موجودی ضروری که علت و خالق کیهان^{۲۳} است، طرح کرده‌اند.^{۲۳} ایشان موجود ضروری را چنین تعریف می‌کنند: «یک موجود ضروری است (یا وجود ضروری دارد) اگر و تنها اگر ضرورتاً وجود داشته باشد. چنین موجودی خود-تبیین‌گر است، از این حیث که استدلال وجودشناختی (Ontological argument) موفقیت‌آمیزی در جهت اثبات آن وجود دارد، هرچند ما درصدد ارائه چنین استدلالی نیستیم».^{۲۴} ایمانوئل راتن (Emanuel Rutten) تعریف پروس و گیل از موجود ضروری را دال بر علت^{۲۵} اولی بودن آن نیز می‌داند، زیرا بنا به تعریف فوق، موجود ضروری به سبب ماهیت و ذات خودش (By virtue of its own nature) موجود بوده و محال است که معدوم باشد؛ بنابراین نتیجه‌گیری می‌کند که استدلال پروس-گیل، استدلال در اثبات علت اولی است.^{۲۶}

پروس و گیل دامنه‌ی ثابتی از گزاره‌های مجرد^{۲۷} را مفروض می‌گیرند. ایشان جهان ممکن را

۲۲. Universe: تعریف خاص پروس و گیل از «کیهان» در ادامه ارائه خواهد شد.

23. Gale & Pruss, "A new cosmological argument," 461.

24. Gale & Pruss, "A new cosmological argument," 462.

۲۵. First cause: راتن معتقد است که هر موجود ضروری لزوماً علت اولی نیست. او می‌گوید ممکن است موجودی ضروری باشد (یعنی در همه جهان‌های ممکن وجود داشته باشد) ولی در همه آن جهان‌ها، معلول موجود دیگری باشد؛

E. Rutten, critical assessment of contemporary cosmological arguments: Towards a renewed case for theism, 26.

ولی علت اولی موجودی است که معلول چیز دیگری نیست.

26. Rutten, critical assessment of contemporary cosmological arguments: Towards a renewed case for theism, 52.

۲۷. Fixed domain of abstract propositions: در باب گزاره‌ها و اینکه آیا آنها اموری انتزاعی (Abstract) یا انضمامی (Concrete) هستند، نظرات مختلفی وجود دارد. استدلال پروس-گیل مبتنی بر نظریه انتزاعی گزاره‌ها است. برای مباحث بیشتر حول «گزاره‌ها» به این اثر رجوع کنید:

Matthew McGrath and Devin Frank, "Propositions," *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Fall 2024 Edition).

ترکیب عطفی (Conjunction) حداکثری^{۲۸} و هم‌ممکن (Compossible) گزاره‌های مجرد، تعریف می‌کنند.^{۲۹} یک ترکیب عطفی، حداکثری است اگر و تنها اگر به ازای هر گزاره مجرد^{۳۰} p ، یا p و یا $\sim p$ از اجزای عطفی آن باشد. همچنین ترکیب عطفی از گزاره‌ها در صورتی هم‌ممکن است که مفهوماً یا منطقاً ممکن باشد که تمامی اجزای آن صادق باشند.^{۳۱} در ادامه پروس و گیل مفهوم «واقعیت بزرگ عطفی»^{۳۲} را نیز معرفی می‌کنند: «اجازه دهید ترکیب عطفی حداکثری و هم‌ممکنی که یک جهان ممکن مفروض، با آن این همان است را "واقعیت بزرگ عطفی" آن جهان، نام نهمیم».^{۳۳} سپس ایشان بیان می‌کنند که گزاره بزرگ عطفی یک جهان شامل همه گزاره‌هایی است که اگر جهان مفروض بالفعل شود، صادق خواهند بود.^{۳۴} از این سخن چنین برمی‌آید که پروس و گیل برخلاف تعبیر قبلی خود، جهان ممکن را این همان با واقعیت بزرگ عطفی یا همان ترکیب عطفی حداکثری و هم‌ممکن گزاره‌های مجرد، نمی‌دانند؛ بلکه جهان ممکن مجموعه (Collection) موجودات، رویدادها (Events) یا حالات اموری (States of Affairs) است که صادق‌ساز واقعیت بزرگ عطفی است. هر جهان ممکنی تنها یک واقعیت بزرگ عطفی دارد؛ دلیل این امر واضح است، دو واقعیت بزرگ عطفی مختلف، دست‌کم یک گزاره متفاوت دارند؛ برای مثال یکی شامل p و دیگری شامل $\sim p$ است و اگر هر دوی این واقعیت‌ها در یک جهان ممکن واحد وجود داشته باشند، جهان مورد نظر هم p و هم $\sim p$ را شامل خواهد بود که مستلزم تناقض است. همچنین هر واقعیت بزرگ عطفی نیز فقط می‌تواند به یک جهان متعلق باشد، زیرا از نظر پروس و گیل جهان‌های ممکن به سبب واقعیت بزرگ عطفی‌هایشان تشخیص یافته و از هم متمایز می‌شوند.

۲۸. Maximal: آلمیدا و جودیش برای افاده همین معنا، از مفهوم «اشباع‌شده» (Saturated) استفاده می‌کنند؛

M. J. Almeida & N. D. Judisch, «A new cosmological argument undone», *International journal for philosophy of religion* 51, No. 1 (2002): 55-64.

29. Almeida & Judisch, «A new cosmological argument undone», 461.

۳۰. Abstract: در ادبیات فلسفه تحلیلی معاصر به اموری که توانایی قرارگرفتن در طرفین رابطه علی را ندارند (علت یا معلول واقع نمی‌شوند) گفته می‌شود؛

Pruss and Rasmussen, *Necessary existence*, 2.

برای مثال اعداد، گزاره‌ها از جمله امور انتزاعی هستند. این معنا متفاوت از معنایی است که در سنت اسلامی مرسوم است. در مقابل امور انتزاعی، موجودات انضمامی قرار دارند که می‌توانند علت یا معلول واقع شوند.

31. Pruss and Rasmussen, *Necessary existence*, 2.

۳۲. The Big Conjunctive Fact: پروس و گیل این واقعیت را به اختصار BCF می‌نامند که ما نیز از آن بهره خواهیم برد.

33. Pruss and Rasmussen, *Necessary existenc*, 462.

۳۴. پروس و گیل تأکید می‌کنند که واقعیت بزرگ عطفی شامل تابع-صدق‌های تکراری مثل $p \wedge p$ یا $p \vee p$ نیستند و به جای این دو گزاره، تنها همان p در واقعیت بزرگ عطفی وجود دارد.

Gale & Pruss, «A new cosmological argument», 462.

هر واقعیت بزرگ عطفی از دو دسته گزاره تشکیل می‌یابد: گزاره‌های ضروری و گزاره‌های ممکن (خاص).^{۳۵} گزاره‌های ضروری در همه واقعیت‌های بزرگ عطفی موجودند؛ پس می‌توان نتیجه گرفت که گزاره‌های ضروری وجه اشتراک بین جهان‌های ممکن هستند و چنین گزاره‌هایی نمی‌توانند وجه تمایز بین جهان‌ها را مشخص کنند؛ درحالی‌که گزاره‌های ممکن می‌توانند بین جهان‌ها متفاوت باشند. برای مثال، در جهانی می‌تواند گزاره ممکن p صادق، ولی در جهان دیگر کاذب باشد. پروس و گیل گزاره ممکن (خاص) را چنین تعریف می‌کنند: «یک «گزاره ممکن» (یا «موجود ممکن») گزاره‌ای است که بالامکان (در معنای اعم مفهومی یا منطقی) *In the broadly conceptual or logical sense* (یا موجود) نیز است».^{۳۶} از تعریف ایشان معلوم می‌شود که گزاره ممکن لازم نیست که در جهان بالفعل صادق باشد. از تقسیم ترکیب‌های بزرگ عطفی به دو قسم گزاره‌های ضروری و ممکن، پروس و گیل مفهوم «واقعیت بزرگ ممکن عطفی»^{۳۷} (به اختصار BCCF) را مطرح می‌کنند. واقعیت بزرگ ممکن عطفی یک جهان ممکن، ترکیب عطفی تمامی گزاره‌های ممکن است که در صورتی که آن جهان بالفعل باشد، صادق خواهند بود؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که واقعیت بزرگ ممکن عطفی، نسبت به گزاره‌های ممکن (خاص)، حداکثری است؛ یعنی گزاره ممکنی نیست که خود یا نقیض آن در این واقعیت، وجود نداشته باشد. همچنین طبق تعریف فوق، واقعیت بزرگ عطفی شامل واقعیت بزرگ ممکن عطفی است. با این بیان، می‌توان عنوان کرد که وجه تشخیص و تمایز بین دو جهان ممکن، واقعیت بزرگ ممکن عطفی آن دو است؛ پس اگر دو جهان واقعیت بزرگ ممکن عطفی یکسانی داشته باشند، آن دو باهم این همان خواهند بود.^{۳۸}

مفهوم نهایی که پروس و گیل از آن استفاده می‌کنند، مفهوم «کیهان» است. پروس و گیل «کیهان» را چنین تعریف می‌کنند: «کیهان یک جهان، آن چیزی است که تمامی گزاره‌های درون واقعیت بزرگ ممکن عطفی را صادق می‌سازد. («کیهان» مجموع انضمامی حداکثری موجودات ممکن است)».^{۳۹} پس کیهان یک جهان ممکن، بخشی از آن جهان ممکن است (بخش انضمامی و ممکن آن). استدلال پروس-گیل درصدد اثبات علتی ضروری است که با اراده آزاد خود کیهان را به وجود آورده است.

۳۵. امکان خاص (contingent) به معنای نفی ضرورت از هر دو طرف ایجاب و سلب و امکان عام (possible) به معنای سلب ضرورت از طرف مقابل است.

36. Gale & Pruss, "A new cosmological argument," 462.

۳۷. Big conjunctive contingent fact: به اختصار BCCF.

38. Gale & Pruss, "A new cosmological argument," 462.

39. Gale & Pruss, "A new cosmological argument," 463.

۲-۳. اصل ضعیف

پروس و گیل نسخه قوی اصل دلیل کافی را چنین صورت بندی می کنند:

S-PSR: به ازای هر گزاره p ، اگر p صادق باشد، گزاره دیگری به اسم q وجود دارد که q گزاره p را تبیین می کند.^{۴۰}

بنا بر S-PSR تبیین بالفعلی برای p وجود دارد. پروس و گیل در نقد استفاده از S-PSR در استدلال جهان‌شناختی می نویسند: «تحمیل گرایانه است که بی پروا از مخالفان خداناباورمان بخواهیم S-PSR را بپذیرند، همان گونه که تمامی استدلال‌های جهان‌شناختی چنین کاری را انجام می دهند. به خاطر اینکه نسخه قوی اصل دلیل کافی تقریباً همان جایگاه را در آرزوهای یک فرد دارد که این گزاره که خدا وجود دارد».^{۴۱} پروس و گیل خاطر نشان می کنند که استدلال آنها از تمامی استدلال‌های جهان‌شناختی سنتی پیشی می جوید، زیرا با نسخه بسیار ضعیف تر اصل دلیل کافی نیز موجود ضروری را اثبات می کند. ایشان نسخه ضعیف اصل دلیل کافی را چنین مطرح می کنند:

W-PSR: به ازای هر گزاره p و هر جهان w ، اگر p در واقعیت بزرگ عطفی w باشد، در این صورت جهان ممکن w^* و گزاره q وجود خواهد داشت که واقعیت بزرگ عطفی w^* شامل^{۴۲} p و q و این گزاره که «گزاره q ، گزاره p را تبیین می کند»، است.^{۴۳}

به بیان ساده، اگر گزاره‌ای در یکی از جهان‌های ممکن (اعم از جهان بالفعل ما) صادق باشد، در این صورت قطعاً جهان ممکن دیگری وجود دارد که در آن تبیینی برای وجود آن گزاره هست. به عبارت باز هم ساده‌تر: به ازای هر گزاره ممکن صادق، تبیین ممکنی وجود دارد. بر اساس تعبیر آبی می توان اصل ضعیف را چنین نیز تقریر کرد: «گزاره‌ای وجود ندارد که هم بالامکان صادق بوده و هم ضرورتاً غیر قابل تبیین باشد».^{۴۴} از نظر پروس و گیل خداناباوران هر چند در نپذیرفتن S-PSR موجه بودند، ولی نپذیرفتن اصل ضعیف توسط آنها، امری نامعقول است.

40. Gale, & Pruss, "A new cosmological argument," 463.

41. Gale, & Pruss, "A new cosmological argument," 463.

۴۲. Contains: طبق تعریف پروس و گیل گزاره p ، گزاره q را شامل است یا به تعبیر دیگر، q در p است، اگر و تنها اگر هر جزء عطفی (Conjunct) q ، جزئی از p نیز باشد.

Gale, & Pruss, "A new cosmological argument," 463.

همچنین دو گزاره با هم این همان هستند (Identical) اگر هر جزء یکی، جزئی از دیگری باشد

Gale, & Pruss, "A new cosmological argument," 462.

43. Gale, & Pruss, "A new cosmological argument," 463.

44. Oppy "On 'a new cosmological argument,'" 353.

۴. طرح استدلال

در این بخش دو تقریر از استدلال پروس-گیل مطرح خواهد شد. در وهله اول تقریر دیوی و کلیفتون^{۴۵} از استدلال پروس-گیل را ارائه خواهیم کرد. این تقریر موجزتر از استدلال ارائه‌شده در مقاله پروس و گیل است و باعث فهم بهتر اساس کلام پروس و گیل خواهد شد. در مرحله دوم تقریر خود پروس و گیل را مطرح خواهیم کرد.

فرض می‌کنیم که $E(p)$ گزاره‌ای باشد که در جهان w صادق است، اگر و تنها اگر p در w تبیینی داشته باشد. با توجه به اینکه گیل و پروس تنها تبیینی را در نظر دارند که در آن تبیین خواه (Explanandum) و تبیین‌گر (Explanans) هر دو صادق باشند، پس به ازای هر گزاره p ، $E(p)$ مستلزم p است^{۴۶} تقریر دیوی و کلیفتون چنین است:

۱. فرض کنید A واقعیت بزرگ ممکن عطفی (BCCF) جهان بالفعل است.

۲. گزاره A خودش نیز به نحو ممکن (خاص) صادق است؛ بنابراین مطابق با W -PSR، می‌توان $E(A)$ را بالامکان صادق دانست. w را جهانی فرض می‌کنیم که $E(A)$ در آن صادق است.

۳. چون به ازای هر گزاره p ، $E(p)$ مستلزم صدق p است، A نیز در w صادق است.

۴. اگر گزاره p ای در w صادق بوده باشد که در جهان بالفعل کاذب است، آنگاه از آنجا که A مستلزم $\sim p$ است، هم p و هم $\sim p$ باید در w صادق باشد که مستلزم تناقض است. بنابراین نتیجه می‌شود که w و جهان بالفعل باید در همه گزاره‌های ممکن (خاص) مطابقت داشته باشند.

۵. چون تشخیص جهان‌ها به سبب مجموعه گزاره‌های ممکن آنها است (همان واقعیت بزرگ ممکن عطفی یا BCCF)، پس باید نتیجه گرفت که w همان جهان بالفعل است. بنابراین A در همین جهان بالفعل تبیینی دارد.^{۴۷}

به‌طور خلاصه، استدلال بالا نشان می‌دهد که A بالامکان تبیینی دارد؛ یعنی در جهانی مثل w تبیین دارد و سپس در گام بعدی نشان می‌دهد که w همان جهان بالفعل است؛ در نتیجه از امکان تبیین برای A به فعلیت آن می‌رسد.

45. Davey & Clifton, "Insufficient reason in the 'new cosmological argument,'" 485-486.

46. Davey, & Clifton. "Insufficient reason in the 'new cosmological argument,'" 485.

۴۷. دیوی و کلیفتون بعد از این مرحله، به بحث در چگونگی و چیستی تبیین A می‌پردازند و ما به دلیل نپرداختن به مراحل بعدی، استدلال را فقط تا همین گام ذکر کردیم.

اکنون استدلال ارائه شده در مقاله پروس و گیل را مطرح کرده و سپس دلایل عنوان شده در دفاع از مقدمات آن را توضیح خواهیم داد:

۱. اگر p واقعیت بزرگ ممکن عطفی جهان w ، و p^* واقعیت بزرگ ممکن عطفی w^* باشد و p و p^* این همان باشند،^{۴۸} آنگاه $w=w^*$ (مطابق با تعریف ارائه شده از جهان ممکن و واقعیت بزرگ ممکن عطفی).

۲. گزاره p واقعیت بزرگ ممکن عطفی جهان بالفعل است (تعریف).

۳. W -PSR: به ازای هر گزاره p و هر جهان w اگر p در واقعیت بزرگ ممکن عطفی w باشد، پس جهان ممکن w^* و گزاره q ای وجود دارد؛ به نحوی که واقعیت بزرگ ممکن عطفی w^* شامل p ، q و این گزاره که «گزاره q ، گزاره p را تبیین می کند»، است (مقدمه).

۴. از ۲ و ۳ نتیجه می شود که جهان ممکن w^* و گزاره q وجود دارد که واقعیت بزرگ ممکن عطفی w^* شامل p و q و این گزاره که «گزاره q ، گزاره p را تبیین می کند»، است.

۵. از ۱، ۲ و ۴ نتیجه می شود که $w^*=w$ است (w^* همان جهان بالفعل است).

۶. از ۴ و ۵ نتیجه می شود، در جهان بالفعل گزاره q وجود دارد که واقعیت بزرگ ممکن عطفی جهان بالفعل، شامل p و q و این گزاره است که «گزاره q ، گزاره p را تبیین می کند» است. نتیجه این است که جهان بالفعل تبیینی دارد.

مقدمه ۱، همانطور که اشاره شد، از تعریفی که از «جهان ممکن» ارائه شد، استنتاج می شود. مقدمه ۲ تنها یک تعریف است که اسم خاص (Proper name) p را با واقعیت بزرگ ممکن عطفی جهان بالفعل مساوی می داند. مقدمه ۳ همان اصل ضعیف است که پیش تر نیز توضیح داده شد. ولی مقدمه ۵ نیاز به توضیح بیشتری دارد. اگر واقعیت بزرگ ممکن عطفی جهان w^* را p^* نامگذاری کنیم، پروس و گیل قصد دارند تا اثبات کنند که $p=p^*$ است تا مطابق با مقدمه ۱، $w=w^*$ نتیجه شود. استدلال گیل و پروس به نفع مقدمه ۵ چنین است: از آنجا که هر جزء عطفی p گزاره ممکن است که در w^* صادق است (طبق اصل ضعیف)، پس هر جزء عطفی p جزئی از p^* است. برای اثبات $p=p^*$ باید ثابت کرد که هر جزء عطفی p^* نیز جزئی از p است؛ برای این منظور از برهان خلف استفاده می کنیم. فرض کنید p^* جزئی به نام r دارد که این جزء در p وجود ندارد؛ از آنجا که گفته شد واقعیت های بزرگ ممکن عطفی هر جهان، حداکثری است، پس r باید در p وجود داشته

۴۸. تعریف پروس و گیل از این همانی گزاره ها پیش تر توضیح داده شده است.

باشد؛ از طرفی اثبات شده است که p^* مشتمل بر p است، در این صورت در واقعیت بزرگ p^* هم گزاره T و هم گزاره $\sim T$ موجود است که منجر به تناقض خواهد شد. ثابت می‌شود که p^* هیچ جزء عطفی ندارد که در p موجود نباشد؛ پس هر جزء p^* نیز جزئی از p است؛ بنابراین $p=p^*$ ^{۴۹}

مقدمه ۶ نتیجه ۴ و ۵ است و استدلال دیگری را طلب نمی‌کند؛ بنابراین پروس و گیل موفق می‌شوند که اثبات کنند در جهان بالفعل گزاره q وجود دارد که صادق بوده و BCCF جهان بالفعل را تبیین می‌کند. ایشان در ادامه استدلال ثابت می‌کنند که q گزاره‌ای ممکن است که حاکی از فعل آزاد (Free action) یک موجود ضروری است.^{۵۰} همانطور که گفته شد، ما گام دوم استدلال ایشان را (فعل آزاد موجود ضروری) بررسی نخواهیم کرد، ولی در مورد اینکه چرا پروس و گیل از وجود تبیین (q) وجود موجود ضروری را نتیجه می‌گیرند، باید گفت در صورتی که q از هر چیزی غیر از یک موجود ضروری حکایت کند، در واقع تبیینی صورت نخواهد گرفت. به بیان دیگر، ما با یک تبیین دوری مواجه خواهیم بود که صحیح نیست.

حال که استدلال پروس-گیل را ملاحظه کردیم، در بخش بعد به اشکالات این استدلال خواهیم پرداخت.

۵. اشکالات

فیلسوفان مختلف سعی کرده‌اند که اشکالاتی به استدلال پروس-گیل وارد سازند.^{۵۱} ما در اینجا یک اشکال از آپی را مطرح کرده و سپس پاسخ پروس-گیل و راتن و ارزیابی خود از این پاسخ را بیان می‌کنیم. پس از آن، اشکالی را مطرح خواهیم نمود که در ادبیات بحث درباره استدلال گیل-پروس مطرح نشده است.

۵-۱. اشکال آپی

به نظر آپی ادعای پروس و گیل مبنی بر اینکه استدلال آنها نسبت به استدلال جهان‌شناختی سنتی، نوعی پیشرفت محسوب می‌شود، صحیح نیست؛ زیرا اصل ضعیف آنها مستلزم نسخه قوی اصل لایب‌نیستی است.^{۵۲} او برای نشان دادن این استلزام، استدلال جالب توجهی را ارائه می‌کند، ولی به دلیل پیچیدگی استدلال او، سعی می‌کنیم تقریر سراسر تری از آن را مطرح کنیم.

49. Gale, & Pruss, "A new cosmological argument," 464.

50. Gale, & Pruss, "A new cosmological argument," 464-469.

۵۱. برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به:

Rutten, critical assessment of contemporary cosmological arguments: Towards a renewed case for theism, 60-96.

52. Oppy "On 'a new cosmological argument,'" 347.

فرض می‌کنیم W-PSR صادق است و به‌عنوان فرض خلف در نظر می‌گیریم که جهان ممکن W و گزاره p وجود دارد که p در W صادق بوده و p در W تبیینی ندارد. حال در نظر می‌گیریم که گزاره عطفی «p و اینکه p تبیینی در W ندارد»^{۵۳} در W صادق است (می‌توان این گزاره عطفی را اینگونه نوشت: $p \wedge \sim E(p)$; اینجا E() را مطابق با قرارداد دیوی و کلیفتون، تبیین داشتن (explanation) یک گزاره در نظر می‌گیریم). طبق اصل ضعیف، جهان ممکن w^* وجود دارد که گزاره عطفی «p و اینکه p تبیینی در W ندارد» در w^* صادق بوده و تبیینی دارد (به بیان صوری: $E(p \wedge \sim E(p))$ در w^* صادق است). حال مطمئناً گزاره عطفی مورد نظر یعنی $p \wedge \sim E(p)$ هم در w^* صادق خواهد بود؛ زیرا اصل ضعیف بیان می‌کند که اگر گزاره‌ای در جهان دیگری تبیین داشته باشد، خود آن گزاره نیز بخشی از واقعیت بزرگ عطفی آن جهان است. طبق ادعای پروس و گیل مبنی بر اینکه تبیین یک گزاره عطفی، تبیین تک‌تک اجزاء آن نیز است،^{۵۴} پس p نیز در w^* تبیینی دارد (یعنی E(p)). در این حالت به تناقض خواهیم رسید؛ زیرا از طرفی p در w^* تبیین دارد و E(p) صادق است و از طرفی تبیین ندارد و $\sim E(p)$ نیز صادق است؛ بنابراین باید نتیجه گرفت که فرض خلف ما باطل بوده و هیچ جهان ممکن w نیست که گزاره ممکن p در آن صادق بوده و تبیینی نداشته باشد. پس همه گزاره‌های ممکن در خود آن جهان تبیین دارد. نتیجه این است که در صورت صدق اصل ضعیف، اصل قوی نیز صادق خواهد بود.^{۵۵}

آبی استدلال ساده‌تری را نیز برای اثبات استلزام بین اصل ضعیف و اصل قوی، ارائه می‌کند که آن را به یک داور ناشناس در مجله مطالعات دینی (Religious Studies) منسوب می‌کند. استدلال چنین است: استدلال پروس-گیل از طریق امکان وجود تبیین برای BCCF جهان بالفعل اثبات می‌کند که چنین تبیینی بالفعل وجود دارد. اگر دقت کنیم این استدلال در مورد همه جهان‌های دیگر نیز صادق است. مطابق با W-PSR، BCCF هر جهانی دست‌کم در یک جهان دیگر تبیینی دارد و می‌توان با روش پروس و گیل اثبات کرد که BCCF هر جهان، در خود آن جهان تبیینی دارد. از آنجایی که تبیین خاصیت توزیع‌پذیری دارد.^{۵۶} پس نتیجه می‌شود هر گزاره

۵۳. برای وضوح بیشتر لازم است توجه شود که این گزاره گزاره‌ای عطفی شامل دو گزاره است: ۱-p: ۲-اینکه p در W تبیین ندارد.

۵۴. آبی این ادعای پروس و گیل را «تشریحی بودن (Dissective) تبیین» می‌نامد. او این اصل را شهوداً صادق می‌داند و شواهدی از مقاله ۱۹۹۹ پروس و گیل ارائه می‌کند تا نشان دهد ایشان این اصل را ضمناً پذیرفته‌اند.

Oppy "On 'a new cosmological argument,'" 347.

55. Rutten, critical assessment of contemporary cosmological arguments: Towards a renewed case for theism, 69.

۵۶. Distributive: همان تشریحی بودن (Dissective) در بیان آبی. پروس و گیل در پاسخ مقاله آبی، یکی از مشتقات (Distributes) این واژه را به کار می‌گیرند.

Gale, & Pruss. "A response to Oppy, and to Davey and Clifton," 90.

به جهت وضوح این واژه نسبت به واژه "تشریحی بودن" از این به بعد از «توزیع‌پذیری» استفاده خواهیم کرد.

ممکن در هر جهانی، در خود آن جهان تبیین دارد.^{۵۷} بنابراین دو استدلال روشن می‌شود که اصل ضعیف مستلزم اصل قوی است، از طرفی می‌دانیم که اصل قوی نیز مستلزم اصل ضعیف است؛ بنابراین نتیجه می‌شود که این دو اصل باهم هم‌ارز (Equivalent) هستند و استدلال پروس-گیل هیچ پیشرفتی نسبت به استدلال جهان‌شناختی سنتی، محسوب نمی‌شود و همان اشکالاتی که بر استدلال سنتی وارد بود، بر استدلال پروس-گیل نیز وارد است.

پروس و گیل در پاسخ به اشکال آبی بیان می‌کنند که استنتاج اصل قوی از اصل ضعیف، به هیچ وجه بدیهی نیست.^{۵۸} ایشان قبول دارند که اصل ضعیف، منطقاً مستلزم اصل قوی است، ولی از لحاظ معرفت‌شناختی چنین نیست. تنها برای یک عالم مطلق است که با مشاهده اصل ضعیف فوراً نتیجه می‌گیرد که این اصل چیزی بیش از اصل قوی را مطرح نمی‌کند؛ البته از نظر چنین عالم مطلق، هر استدلال معتبری چنین است.^{۵۹} راتن نیز در رد اشکال آبی و تأیید پاسخ پروس و گیل، چنین می‌نویسد: «آنها [اصل قوی و ضعیف] منطقاً یا استنتاجاً هم‌ارز هستند. ولی از این مطلب، نتیجه نمی‌شود که آن دو از لحاظ معرفت‌شناختی نیز هم‌ارز هستند... اصل ضعیف در نگاه اول، بسیار محتمل‌تر از نسخه قوی اصل دلیل کافی است».^{۶۱} او توضیح می‌دهد که از نظر وی دو گزاره a و b به لحاظ معرفت‌شناختی هم‌ارز هستند، اگر و تنها اگر با صرف نظر از هر استلزام منطقی بین آن دو، شواهد (Evidence) ارائه‌شده برای a به اندازه شواهد ارائه شده برای b قانع‌کننده باشد. او بیان می‌کند که منظورش از شواهد، شاهد تجربی یا شهودی (Intuition) یا سازگاری آن با نظریات علمی است.^{۶۲}

در ارزیابی پاسخ پروس-گیل و راتن به اشکال آبی باید گفت که درست است که این دو اصل به لحاظ معرفت‌شناختی هم‌ارز نیستند، ولی باید توجه کرد که این عدم هم‌ارزی فقط در مورد تک‌گزاره‌ها یا گزاره‌های عطفی غیرحداکثری (غیر از BCCF) صادق است. توضیح اینکه ما معترفیم که شهوداً این باور که «هر گزاره ممکنه بالامکان تبیین دارد (در w^* تبیین دارد)» قابل قبول‌تر از این است که بگوییم «هر گزاره ممکنه تبیین دارد (در همین جهان)»، ولی باید توجه داشت وقتی اصل ضعیف را در مورد BCCF به کار می‌بریم، در همان حال به این باور اعتراف می‌کنیم که

57. Oppy, "On 'a new cosmological argument,'" 348.

58. R. M. Gale & A. R. Pruss, "A response to Oppy, and to Davey and Clifton," *Religious Studies* 38, No. 1 (2002): 90.

59. Gale & Pruss, "A response to Oppy, and to Davey and Clifton," 91.

۶۰. عبارات داخل قلاب در تمامی نقل قول‌های مستقیم، توسط نویسنده اضافه شده است.

61. Rutten, critical assessment of contemporary cosmological arguments: Towards a renewed case for theism, 69-70.

62. Rutten, critical assessment of contemporary cosmological arguments: Towards a renewed case for theism, 70.

w^* با w این همان است، زیرا وقتی یک تک‌گزاره در w^* تبیین داشته باشد، این باور مستلزم این نیست که w^* مساوی با w (جهان بالفعل) باشد، برای اینکه w^* می‌تواند شامل گزاره‌های دیگری باشد که در جهان بالفعل ما صادق نیست و همین گزاره‌ها وجه تمایز جهان ما و w^* هستند. ولی وقتی BCCF در w^* تبیین داشته باشد و مطابق با اصل ضعیف در همان جا صادق نیز باشد، در این صورت حتی «به لحاظ معرفت‌شناختی» بسیار واضح است که w^* همان جهان ما خواهد بود.

بنابراین ارزیابی ما این است که اشکال آبی وارد بوده و دفاعی که پروس و گیل و راتن از اصل ضعیف داشته‌اند، در مورد واقعیت بزرگ عطفی (BCCF) کاربرد ندارد.

۵-۲. اشکال مغالطه جزء و کل

صرف نظر از نقدهایی که تاکنون در ادبیات مربوط به استدلال پروس-گیل مطرح شده است (که نمونه‌ای از آن را کمی پیش‌تر دیدیم)، به نظر می‌رسد اشکال مهم دیگری نیز وجود دارد که در همان ادبیات کمتر به چشم آمده است.^{۶۳} هدف بخش حاضر دقیقاً طرح و صورت‌بندی این اشکال است و از این حیث، می‌توان آن را به‌مثابه سهم نویسندگان این مقاله در گفت‌وگوی موجود تلقی کرد.

همان‌طور که در پایان بخش ۲ گفته شد، سه اشکال مشهور به نسخه‌های لایب‌نیستی استدلال جهان‌شناختی وارد شده است: (۱) اشکال هیوم که مطابق آن «کل» صرفاً اعتباری ذهنی است و مابازای عینی مستقلی در جهان خارج ندارد؛ (۲) این ادعا که بنا بر برخی قرائت‌ها از مکانیک کوانتوم، پاره‌ای رخدادها فاقد علت یا تبیین‌اند؛ و (۳) ایراد «مغالطه جزء و کل»، یعنی این‌که از نیازمندی اجزای جهان به تبیین نمی‌توان نتیجه گرفت خود کل جهان نیز (به‌مثابه یک مجموع) تبیین جداگانه‌ای می‌طلبد. از آنجا که پروس-گیل به جای اصل تبیینی قوی، از اصلی ضعیف بهره می‌گیرند، در نگاه نخست انتظار می‌رود دست‌کم از برخی اشکالات کلاسیک، به‌ویژه اشکال سوم، مصون بماند. با این حال، در ادامه نشان می‌دهیم که نسخه پروس-گیل نیز بر خلاف ظاهر اولیه، در معرض همان مشکل جزء و کل قرار دارد.

برای شروع اجازه دهید دوباره اصل ضعیف پروس-گیل را یادآوری کنیم:

W-PSR: به ازای هر گزاره p و هر جهان w ، اگر p در واقعیت بزرگ عطفی w باشد، در این صورت جهان ممکن w^* و گزاره q وجود خواهد داشت که واقعیت بزرگ عطفی w^* شامل p و q و این گزاره که «گزاره q ، گزاره p را تبیین می‌کند»، است.

63. Oppy "On 'a new cosmological argument,'" Davey & Clifton, "Insufficient reason in the 'new cosmological argument,'" Rutten, *critical assessment of contemporary cosmological arguments: Towards a renewed case for theism*, 60-96; G. Oppy, *Arguing about gods* (Cambridge University Press, 2006), 130-137; Almeida & Judisch, «A new cosmological argument undone.»

آنچه این اصل می‌گوید این است که اگر گزاره‌ای مانند p در یک جهان صادق باشد، آنگاه بالامکان (و نه لزوماً بالفعل) تبیینی برای آن وجود دارد. مثلاً اگر گزاره «آب در صفر درجه یخ می‌زند» در جهان بالفعل صادق باشد، W-PSR تنها متعهد می‌شود که جهانی ممکن مانند w^* وجود دارد که در آن هم خود p صادق است و هم تبیین آن (مثلاً $E(p)$). اینجا تفاوت کلیدی با اصل قوی روشن است: اصل قوی مدعی وجود بالفعل تبیین در همین جهان بود، اما اصل ضعیف تنها از امکان تحقق تبیین در جهانی دیگر سخن می‌گوید.

نکته مهم این است که نزد پروس-گیل، همانطور که دیدیم، تمایز جهان‌های ممکن با «واقعیت بزرگ ممکن عطفی» یا همان BCCF آنها سنجیده می‌شود. پس برای معنادار بودن ادعای W-PSR باید بتوان جهانی مانند w^* را فرض کرد که BCCF آن با BCCF جهان بالفعل متفاوت باشد. وقتی سخن فقط از یک گزاره منفرد است، این کار به سادگی انجام می‌شود: کافی است فرض کنیم گزاره‌ای مانند m در جهان بالفعل کاذب و در w^* صادق باشد؛ همین تفاوت واحد، برای تمایز دو BCCF کفایت می‌کند، زیرا BCCF یک عطف بزرگ است که برای هر گزاره ممکن، یا خود آن گزاره را دربر دارد یا نقیضش را.

تا اینجا مسئله‌ای در کار نیست. مشکل از جایی آغاز می‌شود که استدلال پروس-گیل اصل ضعیف را نه صرفاً درباره یک گزاره منفرد، بلکه درباره یک گزاره عطفی عظیم -یعنی خود BCCF- به کار می‌گیرد. به بیان روشن‌تر، اگر BCCF جهان بالفعل چیزی شبیه به این باشد:

$$BCCF(\text{جهان بالفعل}) = p1 \wedge \sim p2 \wedge p3 \wedge \sim p4 \wedge p5 \wedge \sim p6 \wedge p7 \wedge \sim p8 \wedge \dots$$

دو راه طبیعی پیش روست، و هر دو راه مسئله‌سازند.

راه اول، اعمال اصل ضعیف بر تک تک اجزاء BCCF است. در این صورت، باید گفت برای $p1$ جهان ممکن مانند $w1$ وجود دارد که در آن $p1$ و $E(p1)$ صادق‌اند؛ برای $p2$ جهان ممکنی مانند $w2$ وجود دارد که در آن $p2$ و $E(p2)$ صادق‌اند؛ برای $p3$ جهان ممکنی مانند $w3$ وجود دارد که در آن $p3$ و $E(p3)$ صادق‌اند و الی آخر. اما در این چارچوب، هیچ چیزی به ما اجازه نمی‌دهد نتیجه بگیریم که همه این تبیین‌ها در یک جهان ممکن واحد گرد می‌آیند؛ یعنی هیچ استدلالی ارائه نشده که تضمین کند:

$$w1 = w2 = w3 = w4 = \dots$$

پس از «برای هر جزء، جهانی هست که در آن جهان، آن جزء و تبیینش صادق است» نمی‌توان به «جهانی هست که در آن همه اجزاء و همه تبیین‌ها با هم صادق‌اند» گذر کرد. این

همان شکاف منطقی مهمی است که استدلال برای پر کردنش به مقدمه‌ای اضافی نیاز دارد. اما این در حالی است که پروس-گیل چنین استدلالی ارائه نکرده‌اند.

راه دوم، اعمال اصل ضعیف بر کل BCCF به مثابه یک واحد است. پروس-گیل عملاً با این راه می‌کوشند از پرسش بالا عبور کنند: بر اساس استدلال آنها BCCF (به‌عنوان یک گزاره عطفی بزرگ) تبیینی دارد - مثلاً E(BCCF) - و لذا جهانی ممکن هست که در آن هم BCCF صادق است و هم E(BCCF). اما این دقیقاً همان جایی است که اشکال جزء و کل وارد می‌شود. زیرا این سخن، به نحوی پنهان، ما را متعهد می‌کند به این‌که افزون بر تبیین‌های جزء به جزء اجزای BCCF جهان بالفعل، یعنی p_1, p_2, \dots, p_3 و ... ترکیب عطفی آنها نیز تبیین جداگانه‌ای می‌طلبند. و این همان صورت کلاسیک مغالطه است: از این‌که هر عضو یک مجموعه (یا هر جزء یک کل) تبیین دارد، نتیجه گرفته می‌شود که خود مجموع نیز به‌عنوان یک مجموع نیازمند تبیین مستقل است، درحالی‌که همین نقطه محل نزاع است و بدون استدلال اضافی، صرفاً با اعلام «کل نیز تبیین دارد» نمی‌توان از آن عبور کرد.

به بیان دیگر، اگر W-PSR را در سطح BCCF به کار ببریم، استدلال ناخواسته همان ادعایی را بازتولید می‌کند که ایراد جزء و کل در نسخه‌های لایب‌نیستی هدف می‌گرفت؛ یعنی گذار ناموجه از تبیین‌پذیری تک‌تک واقعیت‌ها (گزاره‌ها) به تبیین‌پذیری «کل واقعیت» به مثابه یک واحد.

پس نتیجه روشن است: استدلال پروس-گیل، برخلاف انتظار اولیه، از اشکال کلاسیک جزء و کل مصون نیست. مزیت ظاهری این استدلال در آن بود که با جایگزینی اصل قوی با اصل ضعیف، گمان می‌رفت دست‌کم برخی اشکالات سنتی از آن رفع شود. اما همان‌طور که دیدیم، این جایگزینی - دست‌کم از منظر ایراد جزء و کل - مزیتی تعیین‌کننده ایجاد نمی‌کند: یا اصل ضعیف را جزء به جزء به کار می‌گیریم و با این مشکل مواجه می‌شویم که چرا $w_1 = w_2 = w_3 = \dots$ ، یا آن را درباره کل BCCF به کار می‌بریم و مستقیماً به همان مغالطه‌ای بازمی‌گردیم که قرار بود از آن پرهیز شود.

۶. ارزیابی و نتیجه‌گیری

استدلال پروس-گیل با بهره‌گیری از نسخه ضعیف اصل دلیل کافی مسیری نو در براهین جهان‌شناختی گشوده است. یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که قدرت اصلی این استدلال در عقب‌نشینی هوشمندانه از نسخه قوی اصل دلیل کافی (S-PSR) نهفته است؛ امری که می‌تواند راه را بر برخی از انتقادات سنتی خداناباوران ببندد. در این پس از مرور مختصر استدلال لایب

نیتسی و اشکالات وارد بر آن، دو تقریر از استدلال پروس-گیل را مطرح کردیم. پس از آن اشکال آبی بر این استدلال مبنی بر اینکه اصل ضعیف مستلزم اصل قوی بوده و مزیت استدلال پروس-گیل از بین می‌رود را مطرح کرده و نشان دادیم این دفاع از اشکال که بر اساس آن اصل ضعیف و اصل قوی به لحاظ معرفت‌شناختی مستلزم یکدیگر نیستند، پاسخ قانع‌کننده‌ای نیست. پس از آن اشکالی را مطرح کردیم که در ادبیات بحث پیرامون استدلال پروس-گیل مورد غفلت واقع شده بود. بر اساس این اشکال، استدلال پروس-گیل همچون استدلال لایب‌نیتسی مرتکب مغالطه کل و جزء شده و عملاً استفاده از اصل ضعیف نتوانسته مزیتی برای این استدلال، دست‌کم، در باب اشکال کل و جزء ایجاد کند.



سیاهه منابع

الف-منابع فارسی:

کیانام، سعید، و امیرحسین زادیوسفی. «استدلال جهان‌شناختی رابرت کونز در اثبات واقعیت ضروری»، پژوهشنامه فلسفه دین، شماره ۴۴ (۱۴۰۳).

ب-منابع لاتین:

- Alexander, D. "The recent revival of cosmological arguments." *Philosophy Compass* 3, No.3 (2008): 541-550.
- Almeida, M. J., & N. D. Judisch. «A new cosmological argument undone.» *International journal for philosophy of religion* 51, No. 1 (2002): 55-64.
- Bertrand Russell and Frederick C. Copleston, "Debate on the Existence of God," in *Why I Am Not a Christian: and Other Essays on Religion and Related Subjects*, by Bertrand Russell, ed. Paul Edwards, London: George Allen & Unwin, 1957.
- Davey, K., & R. Clifton. "Insufficient reason in the 'new cosmological argument.'" *Religious Studies* 37, No.4 (2001): 485-490.
- Feser, E. *Five proofs for the existence of God*. Ignatius Press, 2017.
- Gale, R. M., & A. R., Pruss. "A new cosmological argument." *Religious Studies* 35, No. 4 (1999): 461-476.
- Gale, R. M., & A. R., Pruss. "A response to Oppy, and to Davey and Clifton." *Religious Studies* 38, No. 1 (2002): 89-99.
- Kment, Boris. "Varieties of Modality." *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Spring 2021 Edition).
- Loux, M. J., & T. M., Crisp. *Metaphysics: A contemporary introduction*. Routledge, 2017.
- Mallozzi, Antonella, Anand Vaidya, and Michael Wallner. "The Epistemology of Modality." *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Summer 2024 Edition).
- McGrath, Matthew, and Devin Frank. "Propositions." *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Fall 2024 Edition).
- Melamed, Yitzhak Y., and Martin Lin. "Principle of Sufficient Reason." *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Summer 2023 Edition).
- Menzel, Christopher. "Possible Worlds." *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Fall 2025 Edition).
- Oppy, G. "On 'a new cosmological argument.'" *Religious Studies* 36, No. 3 (2000): 345-353.
- Oppy, G. *Arguing about gods*. Cambridge University Press, 2006.
- A. R., Pruss, & J. L. Rasmussen. *Necessary existence*. Oxford University Press, 2018.
- Rutten, E. A critical assessment of contemporary cosmological arguments: Towards a renewed case for theism. 2012.
- Zarepour, M. S. *Necessary Existence and Monotheism: An Avicennian Account of the Islamic Conception of Divine Unity*. Cambridge University Press, 2022.